

پنج فراز تكان دهنده
حادثه، كربلا و پنج
تجلی گاه اسماء



با یک جمله تکرار شروع می کنم؛

بگذارید با جمله تکراری و البته درست شروع کنم: حادثه کربلا سراسر درس و عبرت و نکته است. اما از نظر من پنج فراز کلیدی در حادثه کربلا وجود دارد که بسیار بسیار مهم است و طلایی و شاید برخی شان به خاطر تکرار شدن برای ما کم رنگ شده اند. چرا می گویم طلایی؟ چون تراز و معیار هستند. معیار انسانیت و تراز عبودیت. من خودم را با این جملات اندازه می گیرم و راهم را می سنجم و جانم و هدفم را تازه می کنم.

از طرف دیگر شاید بتوان گفت که حادثه کربلا خود یک جوشن کبیر است. اگر به دقت بنگریم تمام اسما الهی در این واقعه رخ نمایی کرده اند. پس کربلا هم معیار است، هم تراز است و هم تجلی.



مٲلے
لا ٲبایع مٲلے



مثلے لا یبایع مثلہ

- کسی مانند من، با کسی مانند او (یزید) بیعت نمی کند. دقت کنیم انگار در این لحظه از تاریخ، امام حسین داشت برای همه ما صحبت می کرد. انگار تمام دوربین های عالم روی این گفتگو زوم شده بودند. ایشان فرمودند که من با یزید بیعت نمی کنم! فرمودند کسی مانند من با کسی مانند او بیعت نمی کند.
- بیعت به چه معناست؟ پیمان همراهی و فرمانبرداری. این برای ما به چه معناست؟ اگر براستی بخواهیم حسین گونه زندگی کنیم با هیچ کسی از جنس یزید پیمان یاری، همراهی و فرمانبرداری نبندیم.
- این جمله شریعتی را به خاطر بیاوریم که آنها که تن به هر ذلتی می دهند تا زنده بمانند، مرده های خاموش و پلید تاریخند. [ولو آنکه صبح تا شب عزاداری کنند]
- این لحظه من را به یاد نام های مبارک الهی بسیاری می اندازد اما دو مورد از آن نام های مبارک «اعلی» و دیگری «متکبر» است. یعنی بسیار بالا و بسیار بزرگ. کسی که خود را به حقارت و ذلالت نمی آلاید. کسی که آن قدر بزرگ است که از سر بی نیازی به همه چیز می نگرد حتی به خود زندگی. نگاهی از بالا به پایین. نگاهی از همه به هیچ!



مخط القلاده
على جيد
الفتاه

مخطط القلادة على جيد الفتاة

- مرگ گردنگیر فرزندان آدم است، هم چون گردن بند بر گردن دخترکان جوان. نگاه حسین به مرگ، متفاوت از همه ماست. ما از مرگ درگذشتن و از بین رفتن و تمام شدن را می فهمیم. اما او نگاهی به مرگ متفاوت است. او می گوید مرگ زینت زندگی است. مرگ بخشی از زندگی است. مرگ پلی است میان دو زندگی. زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی.
- و به همین جهت هم هست که نه از مرگ می هراسد و نه مرگ معادلات او را برهم می زند. مرگ برای او وسیله است. اگر قرار است مرگ او، ضربه ای باشد بر مردار حکومت یزیدی و جامعه کوفی، چرا که نه! مرگ برای او وسیله ای ساده بیش نیست. و چه زیبا مردن را به سخره و چه عجیب مردگان را به بازی گرفت!
- این لحظه و این جمله مرا به یاد کدام نام از نام های مبارک الهی می اندازد؟ **الحی الباقی**. اگر نیک بنگریم، آنچه باقی ماند، حسین است. حسین نه تنها زنده است که زندگی بخش است. زنده جاوید [الحی الباقی] برازنده حسین است.



نعم!
يَتُوبُ اللَّهُ
عَلَيْكَ، فَاَنْزِلْ

نعم! یتوب اللہ علیک، فانزل!

• دشمنت راحت را بسته. به نصیحتت گوش نکرده. با آنکه از تبار نیک تو باخبر است، اما نگذاشته که راه دیگری بروی و از این مخمصه خلاص شوی. همان دشمنی که وقتی به تو رسید به او آب دادی، به اسبان‌ش تا پنج بار آب نوشاندی ولی او راه تو را بست و درست زمانی که دیگر کاری از کسی بر نمی آمد. و سپاه دشمن آنقدر زیاد شده که عملاً کار تمام شده، حالا آمده است برای توبه.

• ما باشیم چه می کنیم؟

• حسین نه او را تحقیر کرد و نه گذشته اش را به خاطر آورد. نه اما و اگر در کار آورد و نه هیچ چیزی دیگری در کوتاه ترین کلمات ممکن فرمود: نعم! یتوب اللہ علیک، فانزل! یعنی بله، خداند به سوی تو بازگشت، فرود آ! همین!

• دقت کنید که نگفت خداوند توبه ترا قبول کرد، گفت خداوند به سوی تو بازگشت!

• یکی از اسامی خداوند که در صحیفه سجادیه، خداوند به آن نام خوانده شده چنین است: «یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات»؛ یعنی ای کسی که بدی ها را تبدیل به چندین برابر خوبی می کنی.

• حسین، تجلی خداوند است. کار او یعنی کار خدا. پس هیچگاه برای بازگشت دیر نیست حتی اگر تمام زمین را به آتش کشیده باشی، لازم باشد خداوند تمام گذشته ات را به آتش می کشد. چون خداوند تواب است.



فكأن الدنيا
لم تكن وكان
الآخرة لم تنزل،
والسلام.

فکأن الدنيا لم تكن وكأن الآخرة لم تزل، والسلام.

• امام حسین نامه‌ای از کربلا به برادر ناتنی‌اش محمد بن حنفیه و بنی هاشم می‌فرستد که اعجاب برانگیز است. بسیار کوتاه. «بسم الله الرحمن الرحيم، من حسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم، اما بعد فکأن الدنيا لم تكن وكأن الآخرة لم تزل، والسلام.» از حسین ابن علی، به محمد ابن علی و هر آن کس از بنی هاشم که او را قبول دارد [نزدیک اوست]: دنیا چنان است که گویا هرگز نبوده است و آخرت، چنان است که گویی همواره بوده است!«.

• این را به جرات می‌توان **کوتاه‌ترین رساله عرفانی جهان** دانست. در ده کلمه عصاره‌ای گفته شده که سالها می‌توان در آن حیران بود. حسین می‌گوید بهوش باش که چه چیزی اصل است و چه چیزی فرع و اگر بخواهم دقیق تر بگویم چه چیزی واقعی است و چه چیزی سراب. این نامه آن پیام عیسی مسیح را به ذهن متبادر می‌کند که گفته بود «نمی‌ارزد روحت را بدهی و جهانی را بگیری».

• این جمله نام مبارک آخر الهی را به یاد آدمی می‌آورد که همه چیز به او ختم می‌شود. همه کف‌های روی آب می‌ترکند، از خواب برمی‌خیزیم، همه سراب‌ها ناپدید می‌شوند در آخر به هو الآخر می‌رسیم.



ما رأيت
الا
جميلاً

ما رایت الا جمیلا

• امامت، جانت، برادرت، نفست به بی رحمانه ترین شکل ممکن کشته شده و با پیکرش به بی ادبانه ترین شکل ممکن رفتار شده، خیمه هایش را آتش زده اند، خاندانش را به اسارت گرفته اند، یادگارش؛ سجاد در خطر است، دستت در بند است. تنت خسته و جانت مجروح و دشمن با پوزخندی زشت فاتحانه و مغرورانه تو را به چالش می کشد و اینجاست که یکی از زیباترین جملات عالم خلق می شود؛ **چیزی جز زیبایی ندیدم.** می شد صدای خرد شدن استخوان های ابن زیاد و یزید را شنید. زینب با دستان بسته کوفه و شام را فتح کرد.

• زینب اینجا شد تجلی اسم مبارک شکور. شکر زمانی معنا پیدا می کند که نعمتی را بینی و زیبایی و نیکویی حقیقتاً لمس و درک کرده باشی و گر نه می شود تعارف. و زینب جز زیبایی ندید. اگر آدمی یک سال به این جمله فکر کند باز سنگین است برای هضم شدن و چقدر دوریم از حضرت زینب.

• این جمله حسن ختام واقعه عاشورا بود. و اگر این جمله نبود شاید هیچگاه جرات نمی کردیم در مورد عاشورا صحبت کنیم.



و آخرین نکته:

راز جاودانگی حسین این نیست که مظلوم بود، تنها بود،
تشنه بود و شهید شد. در اینست که تمام خواستنی‌ها
این جهان را (اکبر، اصغر، عباس، زینب، خاندان و یاران،
حرمت و احترام و آرامش) خود را به پاک بزرگترین عشق
که می‌توان متصور شد ریخت و آن عشق خدا بود. راز
جاودانگی حسین، خداست و بس!



يا حسين
پايان سخن
پايان من است
توانتها نداري ..